

پهچل

مجموعه ایی از کاربردترین ضرب المثل های زبان شیرین پارسی

پژوهشی از: ابراهیم مکنونی
(سکوت)

از سری ضرب المثل های رایج ایران زمین
به ضمیمه ی قصه های شیرین و پند آموز فارسی
و علت پیدایش این ضرب المثل های پارسی

سرشناسه	۱ مکوندی، ابراهیم، ۱۳۵۱ -
عنوان و نام پدیدآور	۲ چهل مثل؛ مجموعه‌ایی از پرکاربردترین ضرب‌المثل‌های زبان شیرین پارسی/ پژوهشی از ابراهیم مکوندی (سکوت).
مشخصات نشر	۳ تهران، انتشارات حسن رسولی، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری	۴ ۲۰۴ ص.
شابک	۵ 978-622-8244-36-5
وضعیت فهرست نویسی	۶ فیبا
یادداشت	۷ عنوان دیگر: بررسی ضرب‌المثل‌های رایج ایران زمین به ضمیمه‌ی قصه‌های شیرین و پند آموز فارسی و علت پیدایش این ضرب‌المثل‌های پارسی.
عنوان دیگر	۸ از سری ضرب‌المثل‌های رایج ایران زمین به ضمیمه‌ی قصه‌های شیرین و پند آموز فارسی و علت پیدایش این ضرب‌المثل‌های پارسی.
عنوان دیگر	۹ مجموعه‌ایی از پرکاربردترین ضرب‌المثل‌های زبان شیرین پارسی.
رده بندی گنگره	۱۰ ۳۹۹۶۶ PIR
رده بندی دیویی	۱۱ ۱۶۹/۳۹۸
شماره کتابشناسی ملی	۱۲ ۹۵۴۹۲۳۳



چهل مثل

پژوهش و گردآوری: ابراهیم مکوندی

ناشر: انتشارات حسن رسولی

طراح جلد: سیده سمیرا حسینی

صفحه‌آرا: مسعود سلیمانی

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول / ۱۴۰۳

شابک: ۵-۳۶-۸۲۴۴-۸۲۲۲-۹۷۸

قیمت: ۱۹۰,۰۰۰ تومان

© کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر برای نویسنده محفوظ است.

پیشگفتار

هدف هنر نه وضع قانون و نه قدرت طلبی است. وظیفه هنر، درک کردن است. هیچ اثر نبوغ آمیزی بر کینه و تحقیر استوار نیست. هنرمند یک سرباز بشریت است و نه فرمانده، او قاضی نیست بلکه از قید قضاوت آزاد است. او نماینده دائمی نفوس زندگان است، تا با قدرت قلم خود حرف دل هموعان خود را بر روی کاغذ بیاورد. هنر نوعی رستگاری است، ما را از خواستن، یعنی درد و رنج آزادی می بخشد، هنر نمایانگر واقعی طریف ترین احساسات ما است که تصاویر و نگاه های ما را بر هر چیزی دلربا می کند. هر علمی به عنوان فلسفه آغاز و به عنوان هنر پایان می یابد. ما در قانون خود به هنرمندان کمک می کنیم، که در عرصه نویسندگی بدرخشند و خود را همچون پرنده ای آزاد در آسمان رویاهای زیبای خود به پرواز در آیند.

حسن رسولی

فهرست مطالب

دییاجه.....	۱۱
ضرب المثل یکم: با همه بله، یا ما هم بله؟.....	۲۳
ضرب المثل دوم: آن قدر شور بود که خان هم فهمید!.....	۳۱
ضرب المثل سوم: قباى سفید، قباى سفید است.....	۳۷
ضرب المثل چهارم: زورش به خر نمی رسد، پالانش را می زند!.....	۴۳
ضرب المثل پنجم: وقتی همه کد خدا باشند، ده ویران می شود!!!.....	۴۷
ضرب المثل ششم: رحمت به دزد سر گردنه!!!.....	۵۳
ضرب المثل هفتم: نه خانی آمده، نه خانی رفته.....	۵۹
ضرب المثل هشتم: گفتم آدم نمی شوی، نگفتم که شاه نمی شوی!.....	۶۳
ضرب المثل نهم: کشک چی؟ پشم چی؟.....	۶۷
ضرب المثل دهم: تجارت بوق حمام می کنی؟!.....	۷۱
ضرب المثل یازدهم: نه کور می کند، نه شفا می دهد!.....	۷۷
ضرب المثل دوازدهم: فوت کوزه گری است.....	۸۱

- ضرب المثل سیزدهم: در دروازه را می شود بست؛ اما دهان یاوه گو(مردم) را نمی شود!..... ۸۷
- ضرب المثل چهاردهم: تب کرد و مُرد!..... ۹۱
- ضرب المثل پانزدهم: قوز بالا قوز..... ۹۵
- ضرب المثل شانزدهم: خر برفت و خر برفت و خر برفت!..... ۱۰۱
- ضرب المثل هفدهم: هر چیز که خوار آید، یک روز به کار آید..... ۱۰۵
- ضرب المثل هجدهم: آن چه تواز رو می خوانی، من از ترم ۱۰۹
- ضرب المثل نوزدهم: قسم حضرت عباست را باور کنم یا دُم خروس را؟..... ۱۱۳
- ضرب المثل بیستم: نیش عقرب، نه از زه کین ست، اقتضای طبیعتش این است!..... ۱۱۷
- ضرب المثل بیست یکم: کار از محکم کاری، عیب نمی کند..... ۱۲۱
- ضرب المثل بیست و دوم: یک عمر گدایی می کند، که یک روز به گدایی نیفتد..... ۱۲۵
- ضرب المثل بیست و سوم: مرده شوت بیره که هر چه گنده تر (بزرگتر) می شی، بدتر می شی!!!..... ۱۲۹
- ضرب المثل بیست و چهارم: با مُردن یک میراب، شهر بی آب نمی ماند..... ۱۳۳
- ضرب المثل بیست و پنجم: گاوی که نان گدایی بخورد؛ دیگر زمین را شخم نمی زند!!!..... ۱۳۷
- ضرب المثل بیست و ششم: این امام زاده ایی است که با هم ساخته ایم..... ۱۴۱
- ضرب المثل بیست و هفتم: من نوکر سلطانم، نه نوکر بادمجان..... ۱۴۵
- ضرب المثل بیست و هشتم: دسته گل به آب داده..... ۱۵۱
- ضرب المثل بیست و نهم: مرغ یک پا دارد..... ۱۵۵
- ضرب المثل سی ام: اگر برای من آب در نمی آید، برای تو که نان درمی آید..... ۱۵۹
- ضرب المثل سی یکم: شاه می بخشد، شیخ علی خان نمی بخشد!..... ۱۶۳
- ضرب المثل سی و دوم: حرف مُرد یکی است..... ۱۶۷

ضرب المثل سی و سوم: یکی از گرسنگی مُرد، آن وقت، دو تا دوتا، نان بالای سرش

می گذاشتند!!!..... ۱۷۱

ضرب المثل سی و چهارم: هر چه می گویم نَر است، می گوید: بدوش!..... ۱۷۵

ضرب المثل سی و پنجم: عطایش را به لقایش بخشیدم..... ۱۷۹

ضرب المثل سی و ششم: گریه را باید دَمِ حجله گشت..... ۱۸۳

ضرب المثل سی و هفتم: کره را روغن کرده!..... ۱۸۷

ضرب المثل سی و هشتم: حکایت روباه و مرغ های قاضی!!!..... ۱۹۱

ضرب المثل سی و نهم: کَفگیرش به تو دیگ خورده!..... ۱۹۵

ضرب المثل چهلم: حرفِ حَق را باید زیر لحاف گفت..... ۱۹۹

به پایان آمد این دفتر، حکایت همچنان باقی ست..... ۲۰۳

www.ketab.ir

دیباچه

- نیک می دانیم که یکی از شاخصه های فرهنگی و ادبی یک جامعه، داستان ها، افسانه ها (مثل ها) و ضرب المثل های (زبانزدهای) رایج در بین مردم آن جامعه می باشد.

البته به این سه مقوله، اشعار شعر را نیز باید اضافه نمود. که این مولفه های ادبی، فرهنگ جوامع را می سازند. - همچنین؛ زبان و ادبیات فارسی، بخشی از حلاوت و شیرینی اش را مدیون ضرب المثل هایی است که از نسلی به نسل دیگر منتقل گردیده اند. و گنجینه ای ارزشمند از جملات و واژگان ناب را شامل می گردد.

تا چراغ روشنی فراروی انسان ها، برای کسب تجربیات گران سنگ پیشینیان باشد. همچنین؛ استفاده و کاربرد بجا و به موقع از ضرب المثل ها به ما کمک می کند. به جای این که منظورمان را در چندین جمله بیان نماییم بسیار کوتاه و موثر، مفهوم و منظور خودمان را به طرف مقابل، انتقال دهیم. به طور کلی، سه ویژگی و پارامتر شاخص ضرب المثل ها (زبانزدها)؛

عبارتند از: کوتاه بودن (مختصر)، ضربه زننده (کنایه آمیز) و موثر بودن.

- ضرب المثل ها، انواع مختلفی دارند. برخی از این زبانزد ها، یک بیت یا مصرع از یک شعر می باشند. و بعضی هم، بخشی از یک جمله هستند. و تعدادی نیز ریشه در متون ادبی نظم و نثر فارسی دارند. متونی که در دوره های آغازین شعر و نثر پارسی تا قرن هفتم هجری نوشته شده، بیشترین مثل ها را در خود جای داده است. به گونه ایی که، گلستان سعدی، این شاهکار بی بدیل استاد سخن پارسی، حضرت سعدی شیرازی، منبع غنی و ارزشمندی از حدود چهارصد ضرب المثل فارسی می باشد. که با زیبایی و شیوایی بی نظیری به رشته تحریر درآمده است.

جالب است بدانید: که بسیاری از ضرب المثل های ذکر شده در گلستان سعدی، ریشه در آثاری مانند: شاهنامه فردوسی بزرگ، کلیله و دمنه، مرزبان نامه و... دارند. و برگرفته یا اقتباسی از ادب سروده ها و اشعار ادبای پیشین می باشد.

به طور مثال: همگی ما بیت، معروف سعدی را خوانده و شنیده ایم، که:

نابرده رنج، گنج میسر نمی شود / مزد آن گرفت، جان برادر که کار کرد.

جالب تر آن که: دو قرن پیش تر از این؛ فردوسی بزرگ، در شاهنامه سترگ خویش، چنین سروده بود: . به رنج اندر است ای خردمند گنج / نیابد کسی گنج، نابرده رنج ...

از دیگر اشعار فردوسی که مورد استفاده ی سعدی قرار گرفته است .

می توان به بیت مشهور ' میازار موری که دانه کش است ' / " که جان دارد و

جان شیرین خوش است". اشاره نمود. که سعدی شیرازی از آن وام ادبی گرفته است.

- از دیگر اشعار فردوسی بزرگ که به صورت ضرب المثل در آمده است؛ می توان به:

"توانا بود هرکه دانا بود؛"

"جوان است و جویای نام آمده است؛ و یا" دو صد گفته، چون نیم کردار نیست؛" اشاره نمود.

- درباره ی منشا اصلی پیدایش و به تعبیری، اولین فردی که یک عبارتِ مثل را به کار برده، اطلاع چندانی در دست نیست. و به اندازه ی نوشته ها و اشعار نویسندگان و شاعران ادبیات فولکور، نامشخص و ناشناخته مانده است. در همین رابطه نیز جناب آقای دکتر استاد حسن ذالفقاری در کتاب زیبای "داستان های امثال"، داستان حدود دو هزار و پانصد ضرب المثل را از یکصد و سی منبع، گردآوری نموده است.

- شایان توجه است؛ در برخی موارد؛ مشاهده گردیده است که در کاربرد و استفاده از بعضی از ضرب المثل های بسیار معروف، از لحاظ ادبی، دستوری و نگارشی، اشتباهاتی صورت گرفته است.

- که باید ضمن اصلاح این گونه نوشتار، از تکرار آن، جلوگیری نماییم. مانند: "کج دار و مریز" که برخی به اشتباه، آن را "کج دار و مریض" می نگارند. و یا مثل "پیش غازی، معلق بازی" که به اشتباه؛

"پیش قاضی، معلق بازی" نگارش می نمایند. که معنای ضرب المثل را

تغییر می دهد.

- نکته ی قابل توجه درباره ی ضرب المثل ها، نقطه ی اشتراکی است که در زبان ها و فرهنگ های مختلف وجود دارد.

- به طور مثال؛ طبق پژوهشی که جناب آقای دکتر مهدی محقق، از اساتید برجسته ی ادبیات فارسی انجام داده است، در مقاله و رساله ایی مفصل، به پنجاه ضرب المثل مشترک در سه زبان فارسی، عربی و انگلیسی اشاره نموده است. که در این سه زبان، در بین مردم جوامع مذکور رواج دارد. و متداول می باشد. پس نتیجه می گیریم که ضرب المثل ها مختص یک زبان و یا فرهنگ خاصی نمی باشند. و در جای جای این کره ی خاکی، تداول داشته و مورد استفاده قرار می گیرند.

- در این مجموعه؛ سعی نموده ام. از بین هزاران ضرب المثل رایج در زبان شیرین پارسی که بیشترین تداول را در بین مردم دارد. با ذکر داستان و علت پیدایش این حکایت ها، به صورت ساده و شیوا، برای درک بهتر تمامی رهنماهای سنی، معروف ترین آن ها را انتخاب و نگارش نمایم. البته پیش از این حقیر، اساتید بزرگواری، کارهای مشابهی این اثر، مکتوب نموده اند. لذا تفاوت نوشتار اینجانب، در نحوه ی نگارش، ساده نویسی، ایجاز و قابل فهم بودن آن برای تمامی رده های سنی از کودکان تا بزرگسالان می باشد. که این اثر را نسبت به کارهای جالب توجهی که قبلاً، توسط اساتید ارجمندم صورت گرفته، متفاوت و متمایز می نماید. این حکایات و داستان ها، در جای جای میهن عزیزمان ایران، تداول داشته و دارد. و در هر منطقه ایی از ایران زمین، با عناوین

و شیوه‌های متفاوت و مختلفی بیان می‌شده است. لذا معنا و مفهوم این ضرب المثل‌ها و در ادامه، شرح داستان و منشأ پیدایش آن، تقریباً در تمامی مناطق ایران زمین، از گذشته‌های دور تا کنون، یکسان بوده است. البته شاید در برخی موارد، نقاط افتراقی وجود داشته باشد.

- از جمله؛ تفاوت در زبان، گویش (لهجه)، شرایط مکانی (جغرافیایی) و زمانی و به طور کلی و مهمترین عامل و علت متفاوت بودن این ضرب المثل‌ها و چگونگی شکل‌گیری داستان آن، وابستگی بسیار زیادی به عنصر و مقوله‌ی فرهنگ آن منطقه دارد.

خیزرا مقوله‌ی مهم و تاثیرگذار فرهنگ، در بارور نمودن، همچنین غنای ادبی که در لایه‌های درونی فرهنگ عامه، نهفته است. موجب گردیده که این گونه ضرب المثل‌های رایج و متداول، کاربردهای متنوع و متفاوتی در بین عوام و خواص داشته باشد. و هرکسی، به فراخور حال و احوال خود، و گاهی اوقات برای بیان حقانیت و اوضاع و احوال خویش، این ضرب المثل‌ها را بکاربرد.

- در تحقیقی که سال‌ها پیش انجام داده‌ام. به این نتیجه رسیدم که به جرات می‌توان گفت: در فرهنگ و ادبیات زبان شیرین و بی‌نظیر پارسی، بیشترین ضرب المثل‌های پند آموز و مثل‌های زیبا و دلنشین را می‌توان مشاهده نمود. به طور کلی، چنین استنباط می‌شود که زبان، فرهنگ و ادبیات پارسی، یکی از ریشه دارترین و کامل ترین زبان‌های زنده و پویای جهان، از گذشته‌های دور تا به امروز، بوده است. و گواه این مدعا، پیشینه‌ی فرهنگی و غنای والای زبان، فرهنگ و ادبیات فارسی می‌باشد. که با ظهور شاعران، ادبا،

اندیشمندان و فرهیختگان این دیار برگهر، آغاز گردید. و با مطرح شدن پدر شعر و ادبیات پارسی یعنی رودکی و ظهور ادبا و شاعران گرانقدر و بی نظیری همچون فردوسی، حافظ، سعدی، خیام و مولانا، متجلی گردید.

- و در ادامه، با مطرح شدن سنایی غزنوی، صایب تبریزی و فرخی یزدی، ناصر خسرو تا پروین اعتصامی ادامه یافت. و این فرهنگ و ادب تا طلیعه ی شعر ناب و نو فارسی که با تلاش های پیگیر و مجاهدت های ادیبانه ی نیما یوشیج، سهراب سپهری، فروغ فرخزاد، هوشنگ ابتهاج، شاملو، اخوان ثالث و فاضل نظری... که به گفته ی اکثر قریب به اتفاق پژوهشگران، مجلات و سایت های ادبی جهان، از بین ده تن شاعر بزرگ و پرآوازه ی تمامی اعصار تاریخ ادبیات جهان، چهار نفر اول این فهرستِ غرور آفرین، شاعران و ادیبان ایرانی می باشند. ضمن این که نباید از ادبیات داستانی بسیار پرمایه و غنی که توسط نویسندگان سترگی همچون جمالزاده، احمد محمود، محمود دولت آبادی، بزرگ علوی، غلامحسین ساعدی، صادق هدایت، علی محمد افغانی، جلال آل احمد و بسیاری از شاعران و نویسندگان بزرگ فرهنگ و ادبیات پارسی که سهم بسزایی در باروری و هرچه غنی تر شدن فرهنگ عامه و پیدایش ادبیاتی شدند که اکنون ما ایرانیان به داشتن چنین مفاخر، شاعران، فرهیختگان، نویسندگان، ادیبان و مشاهیری که در سطح جهان، مطرح می باشند، افتخار می کنیم. پس اگر بخواهیم به طور کلی و تخصصی، بررسی، تحقیق و پژوهش نماییم.

- بدین نتیجه ی ارزشمند دست خواهیم یافت که مجموعه ی تمامی

دستمایه‌های فرهنگی، ادبی و هنری که از گذشته ایی دور و دراز به دست ما رسیده است. حاصل تلاش، مجاهدت و خون جگرهایی است که شاعران، نویسندگان و مشاهیر گران سنگ و گرانمایه ی ایران زمین، طی سالیان مدید و طولانی، از آنان بزرگواران به دست ما رسیده است. و یک اریه ی ارزشمند معنوی و عرفانی است. که اکنون دستمایه ی بسیاری از داستان ها، قصه ها، افسانه ها، و به طور کلی؛ متل ها (افسانه ها) و ضرب المثل های (زبانزدهای) رایج در زبان و ادبیات فاخر پارسی گردیده است

- این مورد را بدین جهت مرقوم نمودم که گواهی باشد. برغای ادبی و فرهنگی سرزمین همیشه جاویدان ایران زمین، و همچنین سندی افتخار آمیز برای کشوری که طلایه دار ادبیات جهان بوده، هست و خواهد بود.

- نیک می دانیم که مجموعه ی متل ها (افسانه ها) و ضرب المثل های (زبانزدهای) رایج در فرهنگ، ادب و زبان فارسی، مرتزق و برگرفته از ادبیات شاعرانه ی مردمان شاعرصفت و فرهنگ مدار این آب و خاک بوده است. که ایرانیان پاک سرشت و نیک نهاد، با پشتوانه ی فرهنگی و ادبی که در ذات و نهاد همیشه بیدار این مردمان روشن ضمیر، نهفته است. با درایت و استادی هرچه تمام تر، به جهت پند و اندرز؛ همچنین راهنمایی و ارشاد نمودن فرزندان و اطرافیان خویش، از دریای بیکران ادبیات غنی فارسی، بهره می جسته اند. و با استفاده از این زبانزدها (ضرب المثل ها)، تجربیات گران بهای خود را در اختیار فرزندان و دیگران، قرار می داده اند. تا با بهره گیری از این زبان زدها (ضرب المثل ها)، از اشتباهات و خطاهایی که به واسطه ی کم تجربگی و

جوانی، ممکن است، صورت گیرد، جلوگیری نمایند.

- در پایان متذکر می‌گردم که به گواه پژوهشگران فرهنگی و ادبی غربی، اروپایی و جهانی، از هر ده نفر ایرانی، هشت نفر، شاعر مسلک وادیب می‌باشند. البته نیک می‌دانیم؛ که این مثل‌ها (افسانه‌ها) و ضرب‌المثل‌ها (زبانزدها)، سینه به سینه، از پدران و مادران به صورت ادبیات شفاهی و بیان واگویی‌ها، از نسلی به نسل بعدی انتقال یافته است. و در بین عامه‌ی مردم، رواج یافته و متداول گشته است. در این کتاب، تلاش نموده‌ام که علاوه بر توضیح، تفسیر و بیان علت و داستان پیدایش هر ضرب‌المثل (زبانزد)، نکات پندآموز و روزآمدی که با شرایط کنونی جامعه‌ی ایرانی، مطابقت داشته باشد، را به زبان ساده و قابل درک و فهم، برای تمامی رده‌های سنی، نگارش و به رشته تحریر دریاورم.

- راه در جهان یکی ست، آن هم، راه راستی ست...

- شایان توجه است که معنای لغوی واژه‌ی ضرب‌المثل؛ چربان زد می‌باشد. که در این نوشتار، واژه‌ی ضرب‌المثل را به دلیل تداول و رواج بیشتر، مورد استفاده قرار می‌دهیم.

ابراهیم مکوندی (سکوت)؛ سی‌ام‌امرداد یک هزار و چهارصد و یک هجری شمسی، اهواز.

ضرب‌المثل برگزیده

خرش از پُل گذشت ! ...

- در روزگاران گذشته، پیرمردی در کنار رودخانه ایی، آسیاب آبی داشت.

و با آسیاب نمودن گندم کشاورزان، امرار معاش می کرد. پیرمردی قصه ی ما، از دار دنیا، یک گاو، ده راس گوسفند، یک الاغ، چندتایی و مرغ و خروس و تعدادی درخت نخل داشت. که در آن زمان، وضع مالی تقریباً خوبی بود. روزی از روزها، دزدی، سوار بر خرش، به همراه چند نفر شتر، که بارشان، کیسه های پر از زر و طلای سرقت شده از دربار پادشاه بود. از ترس سربازان پادشاه، به کلبه ی پیرمرد، پناه آورد.

دزد به پیرمرد گفت: من می خواهم، از این رودخانه ی خروشان، گذر نمایم. اگر برایم، یک پل محکم بسازی. من هم یک کیسه طلای ناب، به عنوان اجرت زحمتی که می کنی.

به تو، خواهم داد. پیرمرد که طمع زیادی داشت، تا چشمش به کیسه های پر از طلا افتاد. به رویاهای خودش فکر کرد. که با فروختن این طلاها، می تواند، خانه ی بزرگی در شهر خریداری نماید. و تا آخر عمر، در آسایش رفاه و تروتمندی، زندگی شاهانه ایی داشته باشد.

- به همین دلیل، بدون این که، بفهمد این همه طلا و جواهرات، از کجا به دست آمده؟ و آیا این اموال، حلال است یا حرام؟... خیلی زود، آن کار را پذیرفت. و از فردای آن روز، ساختن پل را آغاز نمود. او برای ساخت پل، ابتدا، درختان خرماي خود را قطع کرد و بُرید. تا برای ساختن ستون پل، از آن ها استفاده نماید.

پیرمرد، روز و شب، سخت کار می کرد. تا هرچه زودتر به کیسه ی طلا دست

یابد. و به آرزوی خود برسد. او با خود گفت: من دیگر، به آسیاب، حیوانات و درختان، نیازی ندارم.

- پس با بی ملاحظه گری، هر روز یکی از احشام خود را سرمی برید. و برای خودش و دزد، غذاهای پرگوشت و عالی، درست می کرد. او حتی برای ساختِ پل، چوب های کلبه و آسیاب، خود را به کار برد. و از آن ها استفاده می نمود. چون فکر می کرد. دیگر به این اموال، خانه و آسیاب، احتیاجی ندارد!!! بعد از گذشت یک هفته، که کار ساختِ پل، به پایان رسید.

دیگر نه کلبه ایی وجود داشت، نه آسیابی، نه درختی و نه احشامی!!! پیرمرد خطاب به دزد گفت: مزدگانی من را بده که کار ساختِ پل، به پایان رسید.

تو اکنون می توانی با خیال راحت، به همراه بارِ شترهایت، از روی پل، رد شوی.



و سفر خودت را ادامه دهی.

حالا دیگر نوبت شما است که به قولی که داده بودی، عمل کنی. و دستمزد مرا پرداخت نمایی.

دزد رو به پیرمرد کرد و گفت: باید ابتدا، شترهایم را از روی پل، رد کنم. تا از محکم بودنِ آن اطمینان حاصل نمایم.

دزدِ ناقلا، ابتدا کیسه های زر را روی شترها خالی نمود. و شترها را از روی پل، رد کرد.

۲۰

تا اعتماد پیرمرد را به دست آورد. پیرمرد نیز که از محکم بودنِ پل، اطمینان

داشت. گفت: خودت و شترهایت هم که روی پل عبور کنید. آسیبی به شما نخواهد رسید. پس وقتی از روی پل، به سلامت عبور نمودی. و خاطر جمع شدی. کیسه ی طلای من را بده. دزد کلک باز، گفت: باشه، وقتی که من با الاغم، به آن طرف پل رسیدیم. تو هم به آن طرف پل بیا و کیسه ی طلای خودت را از من بگیر.

پیرمرد ساده لوح و از همه جا بی خبر، قبول کرد. ولی با کمال تعجب و حیرت، دید که دزد ناگه، بلافاصله پس از گذشتن از پل، آن را به آتش کشید. پیرمرد که تازه متوجه نقشه ی شوم و بی شرمانه ی دزد شده بود. بر سر زنانه به دزد گفت: ای نامرد نمک شناس! خرت از پل گذشت؟ مرا بیچاره کردی.

خداوند سزای نامردی تو را خواهد داد. من که دستم به تو نمی رسد. ولی بار کج تو هرگز به مقصد نخواهد رسید.

- خلاصه؛ پس از مدتی، دزد ردیابی شد. و ماموران شاه، متوجه شدند که دزد مورد نظر، چند روزی مهمان پیرمرد بوده و با همکاری او، رودخانه عبور کرده است. وقتی ماموران، پیرمرد را به جرم همکاری با دزد، نزد پادشاه بردند. پادشاه از پیرمرد پرسید: بگو ببینم. چگونه به آن دزد، کمک نمودی؟

پیرمرد فلک زده، نگاهی سوزناک و حسرت بار به او کرد. و گفت: همه چیز خوب پیش می رفت. ولی نمی دانم چرا وقتی خرس از پل گذشت. من، بدبخت و بیچاره شدم!!! و شدم: تنهای تنهای تنها!!!

کاربرد ضرب المثل:

- از آن زمان به بعد، هرگاه، مشکل کسی را حل کنند. و کار فردی را راه بیندازند. و آن شخص، علاوه بر این که قدردانی و تشکر نمی کند. به شخص یاری دهنده، ضربه هم می زند! و با بی اعتنائی و ناسپاسی، موجب رنجش خاطر شخص کمک کننده و یاری دهنده گردد. و خوبی ها و نیکی های دیگران را از یاد ببرد. می گویند: خرش از پل گذشته...!!!

- نتیجه این که توی زندگی و روزگار، حواسمون باشه، خر چه کسی یا کسانی رو از پل، رد می کنیم. خوانندگان ارجمندم؛ اگر توجه و التفات ویژه، به داستان آموزنده و عبرت برانگیز ذکر شده داشته باشیم. متوجه خواهیم شد. که ما در طول زندگی خویش، خر خیلی ها رو از پل گذرانده ایم! که متأسفانه بعد از این که خرشان از پل گذشت. نسبت به ما ناسپاسی نمودند. و حتی دشمن ما نیز شدند!!! این گونه ناسپاسی ها علاوه بر رنجش خاطر ما، باعث می گردد. که دیگر هیچ کسی، دست و دلش برای انجام کار خیر و راه اندازی کار دیگران، به کار نرود.

انسانم آرزوست....